

ترکان غزوه‌هاجرت آیشان بایران

نیست یک بی‌ذخرا سان که نشد ذیر و ذبر
در خرا سان نه خطیب است کنون نه منبر
(انوری ابیوردی)

خبرت هست کزاین ذیر و ذبر شوم غزان
خطبه بکنند به هر خطه بنام عزاز آنک

مقدمه‌یی:

در باره ترکان آسیای مرکزی
مردمی که اکنون بنام ترک
خوانده می‌شوند پیش از قرن ششم
میلادی به اسم‌های مختلف سیاسی
و قبیله‌یی شناخته می‌شدند. در
نیمة اول قرن ششم میلادی
گروهی از اقوام ترک آلتائی از
مساکن خود مهاجرت کرده
به اتفاق بعضی از قبایل همسایه
خویش امپراتوری عظیمی
تشکیل دادند که قلمرو آن بین
سرزمین مغولستان و دریای
سیاه بود.

نوشته

محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)

بنیان گذاران این امپراطوری بزرگ، نخست عنوان ترک را برای خود بر گزیدند که در زبان ایشان بصورت توروک Turok به معنی قوی بکار میرفت. چینیان این اقوام را به زبان خود: تو- چوئه Tu-chueh یا به قراءت دیگر تو- کیو Tou-kiue می خواهندند. اقوام متشكل این امپراطوری ترک در سال ۵۸۲ میلادی به دو دستهٔ ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند. مرکزداری ترکان شرقی، در جایی به نام اورخون Orkhon در سرزمین مغولستان، و مرکزداری ترکان غربی، در سمیرچی Semirechy واقع بود.

هسوآن-تسنگ Hsu-an-Tsang سیاح معروف چینی در سال ۶۳۰ میلادی محل خیمه‌های ترکان غربی را در نزدیکی رو دخانه hu یافته است و از ایشان نام می‌برد.

هردو مملکت شرقی و غربی ترک، بر تری و سیادت فغفوران چین را بر خود پذیرفتند. در سال ۷۴۲ میلادی، اتحادیه اویغورها که از قرلوق (خلوخ، خلخ) و بسمیل Basmil تشکیل شده بود، دولت ترکان شرقی را منقرض ساختند. در سال ۷۴۵ میلادی اویغورها بر شهر اورخون تسلط یافتند، اما سلطنت (خاقان) های اصلی تو چوئه تا سال ۶۵۷ میلادی به طول انجامید و در آن سال چینیان ایشان را به اطاعت خود درآوردند.

از سال ۶۸۵ تا ۶۸۸ م. سرزمین‌های تو چوئه‌های غربی، دائمًا در معرض حملات خاقانهای شرقی بود. زوال حکومت تو چوئه‌های غربی با ظهور قوم ترک نزد تور گیش Turgish ارتباط پیدا می‌کند. در سال ۷۱۶ میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده و رئیس قبیله تور گیش که سولو Sulu خوانده می‌شد یک دولت نیرومند ترک را در آسیای مرکزی تأسیس کرد. امیران این قبیله ترک تا آخر قرون هفت‌میلیونی و اوایل قرون هشتم یعنی تاسال ۷۳۹ میلادی سلطنت کردند.

تورگیش‌ها از طرف غرب و جنوب مورد حمله و فشار سپاهیان عرب و چینی قرار گرفتند. در سال ۷۵۱ میلادی، چینیان در نزدیکی ولایت تلس *Talas* از لشکر عرب شکست یافته‌ند و قبایل سیاه‌وزرد تورگیش نیز در جنگ‌های داخلی، قوای خود را از دست دادند. در نتیجه در سال ۷۶۶ میلادی قرلوق‌ها، دره‌های چووتلس را اشغال کردند و هم ایشان بودند که در آن سال سویاب *Suyab* پایتخت تورگیش‌ها را به تصرف خود در آوردند و این سرانجام امپراطوری توچوئه بود.

ایغورهاتا سال ۸۴۰ در اورخون بماندند و در آن تاریخ در مقابل حملات قوم قرقیز (خرخیز) از پای در آمدند. بقایای آنان پراکنده شدند و گروه بسیاری از آنان به کانسو *Kansu* رفتند و در آنجا حکومت جدیدی تشکیل دادند. این دولت تا دوران تسلط تسلگو تهها *Tangut* یعنی سال ۱۰۲۰ میلادی ادامه داشت. در حوالی ۸۶۰ میلادی، ایغورها، دولت تازه خود را در مشرق کوه‌تیان‌شان شرقی تشکیل دادند که تا دوره مغول در آن نواحی با استقلال تمام حکومت می‌کردند.^۱

در قرن هشتم میلادی در قسمت سفلای سیردیریا (رود سیحون)، اوغوزها حکومتی تشکیل دادند و ایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمار می‌رفتند از یک اصل و قبیله بودند. این اوغوزها طایفه‌ئی از ترکان غربی بودند که بعد از مرگ سولو رئیس قبیله تورگیش پراکنده شدند. این چادرنشینان ترک به لشکر کشی‌های هنظام نمی‌پرداختند و فقط به جنگ‌های چریکی و حملات نابهنجام به شهرهای ماوراء النهر می‌پرداختند، و گاهی به کمک یاغیان و سرکشان می‌آمدند. مردم ماوراء النهر برای اینکه خود را در برابر حملات ایشان حفظ کنند، دیوارهای عظیمی که مانند سد بود در راه است در حوالی بخارا

1- Minorsky, V . Hudud al - Alam, Oxford, 1937, P 263 – 264

ودرشاش (چاج) بنیاد گذارده بودند^۲

بعشی در نام غز

هامیلتون J. Hamilton در مقاله‌یی که تحت عنوان توقوزاوغوز، واون اویغور در روزنامه آسیایی^۳ نوشته است، هی نویسد که: این اصطلاح در اوایل قرن هفتم میلادی در میان قبایل ترک شرقی که تیئه-لو Tielo خوانده می‌شد نام معروف بوده و به معنی نه طایفه هم پیمان یا توقوز اوغوز بکار می‌رفته است. این طوایف نه گانه ترک سپس علیه ترکان غربی قیام کردند و امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که در تواریخ، نام قدیم ایشان اویغور آمده است و قرن دهم میلادی دوران عظمت ایشان است. پس از آن طوایفی از این جماعت به طرف هنگام گسترش یافتدند و پیوند خود را با نظام هم پیمان نه گانه هزبور قطع کردند و به سرزمین‌های تازه‌یی روی آوردند و با قبایل ترک‌دیگری ارتباط و خویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحادیه نه گانه قدیم ایشان، نام آنان در کتب عربی و تواریخ اسلامی غز و در منابع رومی اوژوئی Uzoi آمده است.^۴ اصطلاح تغزغز Toghuzghuz که در منابع اسلامی دیده می‌شود، بیشتر مربوط به دوره دوم سلطنت ایغورها در تیان‌شان شرقی می‌باشد. در کتبیه‌های تاریخی اورخون که از خاقانهای ترک شرقی باقیمانده اصطلاح توقوز- اوغوز مشاهده می‌شود که معادل کلمه ترک بکار رفته است.

خواجہ رسید الدین فضل الله در جامع التواریخ غازانی در ذکر انساب ترک و مغول از دو اصطلاح ترکی «اوون اویغور» و «توقوز اویغور» یاد کرده است وی نویسد که: «چنان آورده‌اند که در ولایت اویغورستان دو کوه به

۲ - بار تولد - تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن ۱۲ میلادی ، کابل

۱۳۴۴ ص ۱۶، ۴۲، ۱۴۳

3 - J. Hamilton, Toquz oghuz et on-uyghur (JA.CCL/1, 1962, P. 23-64),

4 - Cahen, cl. Ghuzz, Encyclopedie de L'islam T. 1 (Nouvelle Edition), P. 1132-1133.

غایت بزرگ است.... و کوه قراقروم در میانه این دو کوه افتاده و شهری که ق آن بنادر کرده بنام آن کوه میخوانند در جنب آندو کوه، کوهی است که (قوت طاق) خوانند و در حوالی آن کوه هادر موضعی ده رو دخانه هست، و در موضعی نه رو دخانه، و در قدیم الایام مقام «اویغور» در آن دور رو دخانه بوده، آنچه در آن ده رو دخانه بوده اند ایشان را «اون اویغور» خوانند، و آنچه در نه رو دخانه «توقوز - اویغور» و آن ده رو دخانه را «اور قون» نیز میخوانند.^۰

اویغورها تحدیه قبایل خود را «ان اویغور Oghuz - uyghur»، و «توقوز - اوغوز Toquz - Oghuz» میخوانند، یعنی قبایل ده گانه اویغورو نه گانه اوغوز. هار کوارت خاورشناس معروف، طرفدار یکی بودن اویغورها با تغزغزها است، ولی خاورشناس معروف روسی بار تولد معتقد است که باید بین تغزغز - های اصلی و اویغورها فرق گذاشت، وی میگوید که اطلاق اصطلاح «توقوز - اوغوز» بر اویغورهای سلسه جبال تیان شان از مردم قبلی این سرزمین گرفته شده است که شا - تو - Sha - to یعنی بیابانی خوانده میشدند. این مردم که از قوم توقوئه (ترک) غربی جدا شده بودند در قرن هفتم میلادی نزدیک دریاچه بار کول Barkul میزیستند که در منتهای شرقی تیان شان واقع است و سپس در سال ۷۱۲م. به پهای تینگ^۶ (بیش بالیق) آمدند و در ۸۰۸م تبتی ها ایشان را از آنجا براندند. گریگوریو Grigoryew معتقد بود کلمه تغزغز از ادغام دو لفظ تغوز - اویغور ترکیب شده است و از این جهت آن اصطلاح را باید «تغزغز» خواندن «تغزغز». این عقیده هدتی دراز مقبول بسیاری از علمای خاورشناس اروپایی واقع شد، و چنان که می بینیم دخویه در سلسله انتشارات کتب جغرافیایی عربی خود، در پنج مجلداوی اصطلاح مورد بحث را تغزغز، با «زا» در آخر، واژجلد ششم (۱۸۸۹م) آن کلمه را باذ کر «راء» در آخر، تغزغز آورده است. اما با تصحیح دقیق در کتب قدیم پهلوی و تواریخ و کتابهای جغرافیایی اسلامی

۵ - جامع التواریخ طبع بهمن کریمی ج ۱ ص ۶۰

6 - Pei - ting

علوم می شود که این اصطلاح تغزیر است و نظریه گریگورو درست نیست.
در کتاب نامه های منوچهر که در سال ۸۸۱ میلادی بزبان پهلوی نوشته شده
این کلمه به طور واضح در آن کتاب به خط پازند (اوستایی یادین دبیره)

م د ک ۲ ک ۳ *Tughazghuzan* ، و در حاشیه و نسخه بدل به خط پهلوی

م د ک ۳ *Tyghzghyz* آمده است.^۷ و چنانکه گفتیم در کتبیه های
اور خون که مربوط به خاقانهای قدیم قرقیز است کلمه تغزیر با حرف «زاء»
در آخر بطور واضح ذکر شده است.

قوم تغزیر از قرن نهم میلادی در نزد عرب مردمی شناخته شده بوده اند.
از محمد بن موسی المخوارزمی روایت شده که جائی که در کتاب بطلمیوس
بنام اسکیشیاس *Scythias* آمده همان بلاد ترک و تغزیر است.

مسعودی در کتاب مروج الذهب (ج ۱ ص ۲۸۸ و ۳۶۵) در ضمن روایات
خود، تغزیر را از قبایل مربوط به چین ذکر کرده نه او یغور. خان او یغور
در قرن هشتم میلادی به طوایف و قبایل خود: اون - اویغورو طوقوزاغوز اطلاق
میکرد^۸

کلمه «غز» در عربی (تاج العروس)، «الغزغز» و «غز» آمده، و می نویسد:
«الغزغز كهدهد جنس من الترك»^۹

ذی درذیل قوامیس عرب^{۱۰} مینویسد که: مفرد «غز: غزی»، و جمع آن
«اغزار» است. نام غزر ابر کردن هم اطلاق کرده اند. در نیمه دوم قرن دوازدهم
میلادی گروهی از غزان به قیادت قره قوش از مصر بشمال آفریقا آمدند و بخدمت
موحدین که سلاطین آن سامان بودند داخل شدند. اینان، کمان هایی داشتند

۷ - Namakiha I Manushchihar. The Epistles of Manushchihar,
By, Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay, 1912, Page 57.

۸ - باد تولد : تغزیر ، دائرة المعارف الاسلامية ، ج ۵ ص ۳۲۲ - ۳۲۴

۹ - تاج العروس ، ج ۴ ، ص ۶۴

۱۰ - Dozy, Supplément aux dictionnaires arabes, 2éd, Paris 1927.

که بخود آنان اختصاص داشت و آن را «قسى الغز» یعنی «کمان غزان» میخوانندند. ایشان سیزدهمین مراتب نظامی را تشکیل میدادند. در قرن هفدهم میلادی مقام خود را از دست داده شغل داغ کردن و شلاق زدن و سر بریدن به ایشان محول شد، از این جهت کلمه «الغز» در زبان پرتغالی به معنی «جلاد» آمده است.^{۱۱}

مساکن غزان

از اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) جغرافی نویسان عرب از غزان یاد کرده‌اند. در قرن چهارم هجری از ترکان غز، سرزمینهایی را که از جنوب به دریای آرال و بستر سفلای سیردریا (رود سیحون)، واژ‌غرب به رود اورال یا ولگای سفلای سفلای خزر، واژ‌شمال شرقی به بستر علیای رود ایرتیش Irtyish محدود میشد در تصرف داشتند.

همساکن‌گان غزان در قرن چهارم هجری، این اقوام ترک بودند؛ در شمال مساکن ایشان، قوم کیماک، و دسته‌یی از مردم قیچاق، و در شرق خرلخ (قرلوق) ها، و در غرب ایشان پچنگ‌ها Pecheng بهخصوص دولت نیمه ترک خزر Khazar قرار داشتند. غزان با بلغاریهای ولگای میانه کنم و بیش در ارتباط بودند. مرز جنوبی ایشان، عالم اسلام و بلاد خوارزم و ماوراء التهر بود. غزان بکشورهای متعدد و مسلمان غالباً اغنام واحشام و برده و پوست خز و سنجاب که از جنگلهای شمالی بدست می‌آوردند می‌فروختند. ایشان در شهرهای کوچک مرزی که یکی از آن‌هایانی کشت Yanikant که محتمله‌مان «نو کرده» پارسی و «حدیثه» عربی است بارئیس خود در زمستانها قتلacula می‌کردند. این شهر در قسمت علیای رود جند Jand که امروز به نام پرسک Perovsk معروف است واقع بوده است.

مساکن غزان از سواحل شرقی بحر خزر و شمال گرگان تا حدود پاراب (فاراب) و ناحیه دست کند و اسپیچاپ در سواحل غربی سیحون امتداد مییافت

. ۱۱ - لغت‌نامه دهخدا، ماده غز.

وازاین حدود مرزهای غزو خر لخ باهم درمی‌آمیخت. تا او اخر قرن چهارم هجری در بعضی از مرزهای خوارزم و مauraء النهر، دیوارها و سدهایی در برابر ترکان وجود داشت که بی شباهت به دیوار چین در برابر قبایل زردپوست مغول نبود. از جمله این سدها یکی دیوار عبد الله بن حمید معروف به حائط القلاص بود که در ناحیه بیان مصب رود جیحون و سیحون از شمان بیکند آغاز میشدو تاحدود شهر طراز امتداد می‌یافت.^{۱۲}

ذکر مساکن غزان در کتب قدیم اسلامی

ابن حوقل مینویسد: رود شاش (چاج)، نهر بزرگی است که در حدود بلاد ترک و اسلام جاری است و سپس از شهر ترکان از حدود او از کند گذشته و در آن ناحیه رود خرشاب و اورست و قبا و جدلع به آن میریزد و آب آن بسیار شده از اخسیکت و خجند و بنا کت و ستكند میگذرد و به پاراب (فاراب) میرسد و به بیابان می‌افتد و شهر غزان در کنار آن است، و از آنجا زیک فرسنگی دیه حدیشه میگذرد و سپس در دره منزلي حدیشه به دریای خوارزم میریزد.^{۱۳}

باز ابن حوقل واصطخری می‌نویسند که در طرف راست دریای آبسکون در نزدیک دهستان، جایی است که آنجارا «سیاه کوه» خوانند. در آنجا طایفه بی از ترکان غزجای دارند و ایشان به تازگی در این مکان آمده‌اند، زیرا آنان باهم اختلاف کرده و گروهی از ایشان جدا شده در اینجا مسکن گزیدند. در این مکان چراگاه‌های وسیع و چشم‌های فراوان وجود دارد.^{۱۴}

اصطخری شمال دریای خزر را «مفازة الغز» یعنی «بیابان غزان» خوانده است. و نیز می‌نویسد که جرجان تجارتگاه غزان باشد و ایشان در آن شهر کالاهای خود را عرضه کنند.^{۱۵}

۱۲- ابن حوقل: صورۃ الارض ج ۱ ص ۴۶۲-۴۶۳.

۱۳- ایضاً صورۃ الارض، طبع لیدن ج ۱ ص ۵۱۱.

۱۴- ایضاً ابن حوقل ج ۱ ص ۳۸۹، واصطخری: مسالک الممالک ص ۲۱۹ طبع لیدن

۱۵- مسالک الممالک، طبع لیدن، ص ۲۱۸ و ۲۹۹.

ابن حوقل درباره رودشash(جاج) هی نویسد که این رودا گراهتداد پیدا
می کرده بیک سوم رودجیحون میرسید. غزان در وقت صلح کالاه را از آن راه به
دیه نو میرسانند، و ترکان با مسلمانان درصلحنند . در قریهٔ حدیثه (یا دیه نو)
مسلمانان فراوانند، و آنجادار الملک غزان است، و پادشاه غزان در زمستان در
آنجای مسکن گزینند. شهر جندو خواره نزدیک آن است، و مسلمانان در آنجا
بسیارند، وزیر فرمان پادشاه غزان هی باشندواز این شهرهای سه گانه، یعنی :
جند، حدیثه و خواره، قریهٔ جند بزر گتر است، و آن درده منزلی خوارزم و
بیست منزلی پاراب (فاراب) قرار دارد.^{۱۶}

در ترجمهٔ مسالک وممالک اصطخری دربارهٔ غزان چنین آمده است: «اما
ترکستان وتغز و خرزخیز و کیماک و غریبه خر لخیه این همه راز بان یکسان
است و همه از یکدیگر» اما زمین غزار خزر و کیماک تازمین خر لخیه و بلغار
باشد، و حدود مسلمانی از گرگان تا پاراب تا سپیچه جای^{۱۷}

«و جانب غربی ولايت غزیه و حد طراز بر تقویس باز گردد تا فاراب و شتکند
و سعد سمرقند و نواحی بخارا تا خوارزم تا کنار دریا»^{۱۸}

«و یک حد خوارزم به غزیه پیوند و آن حد غربی است و شمال هم به حدود
غزیه باز گردد، حد جنوبی و شرقی به خراسان و ماوراء النهر پیوند»^{۱۹}

«جیحون به دریای خوارزم رسید و بر کنار این دریا زمین غز باشد، چون به
صلح باشند از این روی به دیه بر اتکین آیند و از روی دیگر به گرگانچ آیند
این هر دو بر کنارهٔ جیحون است»^{۲۰}

«صیران شهری است که غز به صلح آنجا آیند و بازار گانی کنند، چون در
میان جنگی نبود، شهری پر نعمت است»^{۲۱}

۱۶- ابن حوقل: صورۃ الارض، طبع لیدن، ص ۱۱۵۵۱۲

۱۷- مسالک وممالک فارسی، ص ۱۱۱-۱۸

۱۸- ایضاً ص ۲۲۶

۱۹- ایضاً ص ۲۳۸

۲۰- ایضاً ص ۲۳۵

۲۱- ایضاً ص ۲۶۳

رودچاج، رودی بزرگ است، عموداًین رود از ترکستان خیزد در حدود اوزکند آنگه رود خرساب(خرشاب) و رود اورست و قبا(فنا) و رود جدغل و دیگر رودها در آمیزد؛ و رودی عظیم شود و به اخسیکت آید، آنگه به خجند رسد تابنا کشت و تاستکند و پاراب، چون از حد صبران بگذرد، براین آب دو رویه خانه های غرب باشد، دراین آب غله برندسوی غز. چون به آشتی باشند، و این غز بیشتر مسلمانند، لکن دارالملک غز است، و در ز هستان پادشاه غز به این جایگاه مقام دارد و پادشاهی غز راست و از خوارزم تا این جایگه ده مرحله بود و این جایگه تا پاراب (فاراب) بیست مرحله^{۲۲}

در کتاب جهان نامه تأثیف سال ۶۰۵ هجری، اثر محمد بن نجیب بکران چنین آمده است: رودچاج (شاش) پس از پیوستن جوی ایلاق در حدود اوزکند بدان، به اخسیکت و از خجند و پاراب (تاراب) بگذرد و از سر زمین قبایل ترک و قرکمان گذشته به بحیره جندریزد. و نیز می ذویسد:

«مسکن غزان در اصل پاراب (تاراب) و بحیره جندبوده است بر هر دو جانب از جیحون چاج. پس قومی از ایشان که معلوم نیست به حدود ختلان افتاده اند از حدود بلخ، و آنها کن شدند تا عهد سلطان شهید سنجر بن ملکشاه. پس در شهر سنه سبع واربعین و خمس مائة خروج کردند و بسوی خراسان بیرون آمدند و بعد از آن به حدود کرمان افتادند. افتی الله باقیهم»^{۲۳}

در کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب تأثیف سال ۳۷۲ هجری درباره مساکن غزان چنین آمده است:

«از جزایر دریای خزر، دیگر جزیره سیاه کوه است. گروهی ترکانند اغوز، آنجا مقیم گشته و اندر دریا و اندر خشک دزدی کنند»^{۲۴}

۲۲ - ایضاً من ۲۶۵، کتاب مسالک و ممالک اصطخری ترجمه فارسی. تهران ۱۳۴۰

۲۳ - جهان نامه، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۴۲، س ۷۲ و ۴۹

۲۴ - حدود العالم به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۲۴

« دیگر اندر آخر حد ترکان تغزغزی، آنجا که پیوسته است به چین، کوهی است مقدار چهل فرسنگ درازی آن را طفقان خوانند. و هم بنزدیک طفقان اندر ناحیت تغزغز کوهی برگیرد و سوی مغرب همی رود اندر میان تغزغز و یغما، و خرگاه های مختلف تا بکوه مانسا پیوندد. »

« دیگر از اول حد تغزغز از نزدیکی دریای ایسی گول، کوهی برگیرد و همی رود تا آخر نخسین و اول حد خلخ و آنگه عطف کند و شاخی بناحیت قومی از خرخیز باز گردد ». ^{۲۰} و نیز در سخن اندر ناحیت تغزغز مینویسد « مشرق او ناحیت چین است و جنوب وی بعضی خلخ و مغرب وی بعضی خرخیز است و شمال وی هم خرخیز است اندر همه حدود او برود، و این ناحیت مهمتر ناحیت است از ترک، و بیشترین قومی بودند در اصل، و ملوک همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودندی، و مردمانی جنگی اند و با سلاح بسیار، و ایشان به تابستان و زمستان از جای بجای همی گردند برگیاخوارها و هواهائی که خوشتربود، و این ناحیت مشک بسیار خیزد، و رواباه سیاه و سرخ و ملمع، و هوی سنجد و سمور و قاقم و فنک و سبیجه و ختو و غزغا و خیزد، و جائی کم نعمت، و خواسته ایشان، گوسپند و گاو و اسب است، و اندر این ناحیت آبهای بسیار است، و بی عدد و تو انگرترین ترکانند و تادارهم جنسی از تغزغز اند. »

جیهانجیک - قصبه تغزغز است، شهری میانه است و مستقر مملک است و بحدود چین پیوسته است، به تابستان اندر وی سخت گرم بود و به زمستان سخت خوش بود، و به نزدیکی وی کوهی است آن را طفقان خوانند، و از پس این کوه پنج ده است و نام ده ها این است: کوزارک، جملک، بنجیک، بارلغ، جامغر، و مملک تغزغز به تابستان به این ده بنجیک نشیند و اندر شمال تغزغز، صحرایی است میان تغزغز و خرخیز برود تا به ناحیت کیماک ^{۲۶} مینورسکی در حواشی خود بر کتاب حدود العالم، بعضی از این امکنه

غزان را شرح داده و چنین مینویسد:

۲۵ - ایضاً ص ۲۷

۲۶ - ایضاً ص ۷۶ و ۷۷

کوه طفغان که چینانگ است را از پنجیکت جدا میکند ، مسلمان تیان شان شرقی است که بلندترین قله آن ۱۲۰۸۰ پا ارتفاع دارد . کلمه طفغان تلفظ غلط «تورفان» است که در کتابهای عربی بدین صورت در آمده است. نام تورفان در منابع سکایی قرن هشتم تتوپیا همنی کامپشا-*Kamphtha*-*Turpamni* ذکر شده است . پنجیکت کلمه بی ایرانی و سعدی است و معادل ترکی آن بیش - بالیق *Bish-balıq* است که در هر دو زبان به معنی پنج شهر *Pentapolis* آمده است. ممکن است که پنجیکت مرکز اداری پنج شهر بوده باشد. در زبان چینی نام شهر پهئی - *Tienn-ki* به معنی در بار شمالی آمده است. نام بیش بالیق در کتبهای اورخون در شرح سفر کوتلگین در سال ۷۱۳ میلادی یاد شده است . چینانگ است ، همان چینانگ یعنی شهر چینی است. این شهر در ۴ کیلو متری مشرق تورفان واقع بود و به زبان چینی کائو-چانگ *Kao-chang* و سپس، هو-چو *Hu-chu* آمده که بتر کی قو-چو *Qo-cho* شده است .

ابوریحان بیرونی (قانون مسعودی ص ۱۰۳) این شهر را چینانج کث خوانده و میگوید : آن همان قوچو است که مقر اویغورخان میباشد . در دیوان لغات الترك محمود کاشغری (ج ۳ ص ۱۶۵) نام این شهر قجو آمده است . جامغر، ظاهرآ در اصل : چامغر *Chamghar* بوده و در راه بین فرغانه و خجند قرار داشته است ، و در کتابت عربی، صامغار و صامغر شده است ^{۲۷} .

یاقوت در معجم البلدان در ذیل عنوان ترکستان مینویسد که: شهرهای مشهور ترکان شانزده شهر است و تغزغز در میان بلاد ترک هائند بادیه چادر-نشینان است که کوچ کرده در آنجا فرود آیند و بد کشیه اهل شهرها و دیه های ترکند . گویند که گوسفند در بلاد ترکان کمتر از چهار بره نزاید و چه بسا که پنج تا شش بچه زاید، اما دو و سه بچه بسیار نادر است . پهناور ترین بلاد ترک تغزغز است ^{۲۸} .

۲۷ - Minorsky: *Hudud Al Alam*, P. 271-273

۲۸ - معجم البلدان ، طبع اروپا ، ج ۱، ص ۸۳۸-۸۴۰

ابن اثیر در کتاب *الکامل فی التاریخ* مینویسد : ترکان غز که خراسان را چپاول و غارت کردند بردو گونه بودند : یکی را اجق (اوچوق) میگفتند و امیر ایشان طوطی بن دادبک نام داشت ، دسته دیگر را برق (براق) میگفتند که امیر ایشان را قرغوت بن عبدالحمید میخوانند.^{۲۹}

خواجه رشید الدین فضل الله اقوام اویغور، قبچاق، قانقای، قارلوق (خرلوخ، خلخ)، قلچ (خلج) را از طوایف اوغوز هیداند.^{۳۰}

آداب و رسوم غزان

نخستین سیاح مسلمانی که به سر زمین غزان سفر کرده و درباره آداب و رسوم ایشان مطالبی سودمند بجای گذاشته است تمیم بن بحر معروف به مطوعی است که ظاهراً از خاندان مطوعان و داوطلبان جهادر مرزهای اسلام بوده است. یافوت در کتاب *معجم البلدان* در ذیل کلمه ترکستان قسمتی از سفرنامه او را به بلاد ترکان یاد کرده است و مینویسد : « تمیم بن بحر مطوعی بسر زمین غزان سفر کرد و این سفر شش ماه بطول انجامید و در سفرنامه خود ذو شته که سر زمین ایشان بسیار سرد است . او بیست روز در بیابانهایی که در آن چشم‌هارها و چراگاههای فراوان بود سفر کرد ولی در آن صحراها قریبی وجود نداشت . وی غزان را دید که همگی چادرنشین بودند، پس از آن بیست روز دیگر در دیهای سفر کرد و در آنجاهای، عمارت‌های بسیار بیافت، و گوید : مردم آن آتش پرست و زردشته و زندیق (مانوی) بودند. پس از آن بشهر پادشاه غزان درآمد و گوید که آن شهری مستحکم بود و در گرداگرد آن روستاهای آبادان وجود داشت چنان‌که قریب‌های پیوسته بودند و آن شهر دوازده دروازه بزرگ از آهن داشت و در آنجا بازارها و کوچه‌های پر جمعیت مشاهده میشد، و مردم مشغول تجارت بودند و بیشتر ایشان دین زنادقه (مانویان) داشتند. و گوید : از آنجا تا کشور چین بیش از سیصد فرسنگ راه است .

۲۹ - کامل بن اثیر ، ج ۱۱ ، ص ۸۲

۳۰ - جامع التواریخ ، ج ۱ ، ص ۲۹

پیش از اینکه به شهر پادشاه در آیم از دور قصر پادشاه را دیدیم که از زر ساخته بودند و برسر آن، نه صد هر دیاسبانی میکردند. مطوعی درسفرنامه خود از سنگریزه‌هایی نام دارد که ترکان بوسیله آن طلب باران و برف میکردند و شرحی مفصل در کیفیت نزول باران توسط آن سنگها در کتاب معجم البلدان یاقوت آمده است.^{۳۱}

ذکر ابن فضلان از غزان - احمد بن فضلان بن عباس بن راشد بن حماد که در او اخر قرن سوم هجری بکشور غزان سفر کرده درسفرنامه خود که بنام «رسالة ابن فضلان» معروف است چنین می‌نویسد: «سپس به قبیله بی از ترکان بنام «الغزیه» (غزان) رسیدیم، آنان مردمانی ببابان نشینند و در زیر سیاه چادرها زندگی میکنند و پیوسته دریلاق و قشلاقند. هر گاه بیکی از آنان ستمی بشود، یا واقعه ناگواری برای آنان روی کند، سر بسوی آسمان برداشته و خدای را بزبان خویش بپرتنکری یعنی خدای یگانه خوانند. این مردم، طهارت نمیگیرند و غسل و شست و شو نمیکنند و به ویژه در زمستان با آب، سروکاری ندارند و زنانشان را از مردان مستور نمی‌دارند، و نیز زنان هیچ عضو خود را از کسی پنهان نمایند، رسم ایشان در زناشویی آن است که دختر یازنی را بر گزینند و در برابر چند دست لباس خوارزمی، برای یک مرد نامزد کنند. کابین آن زن، گاهی چند شتر یا چهار پا است. هیچکس پیش از پرداخت کابین و مهریه که مورد قبول ولی آن زن باشد نمی‌تواند به آن زن دست بیابد، و چون مهریه را پردازد، بی‌بیم و شرم بخانه زن در می‌آید و در پیش پدر و مادر و کسانش دست آن زن را گرفته بخانه خود می‌برد. هر گاه مردی بمیردو همسری داشته باشد که مادر پسر بزرگش نباشد، وی بازن پدر خود ازدواج میکند. هیچکس از بیگانگان و بازار گنان نمیتوانند در پیش غزان، غسل جنابت کنند، مگر در شب هنگام یا دور از نظر ایشان، زیرا ترکان ازین کار بخشم می‌آیند و میگویند: این شخص میخواهد با اینکار، ما

راجادو کند، و کسانی را که در پیش ایشان در آب فروروند، جریمه می‌کنند.

هر گاه یکی از ایشان بخواهد بسفری رود، شتران و یا چهارپایان و یا اموال خود را به نزد دوستش باهانت می‌گذارد و به اندازه احتیاج، چیزی از آنها بر می‌گیرد و چون از سفر باز گردد، دوستش آن اموال را بوی پس میدهد. از پادشاهان و امیران آنان، کسی که اورا «بنال کوچک» می‌خوانند و تازه مسلمان شده بود، ملاقات کرد. به او گفته بودند: اگر اسلام اختیار کنی دیگر بر ما ریاست نخواهی داشت. این شخص ناچار از دین اسلام باز گشت.

هر گاه مردی از ایشان بیمار شود و غلام و کنیز داشته باشد آنان بخدمتش می‌ایستند و برای اودر گوشه‌یی از خانه چادری برپا می‌کنند، اما باونزدیک نمی‌شوند، واهمچنان در چادر می‌مانند تا بمیرد یا بهم بودیابد. ولی اگر آن بیمار کسی رانداشته باشد، اورا در بیابان می‌اندازند و از نزد وی می‌روند هنگامی که بمیرد برای او چاله‌یی بزرگ بشکل اطاقی حفر می‌کنند و قبای او را به تنش کرده و کمر بند و کمانش را بر او می‌بندند. و یک قدح چوبی پراز شراب نمی‌بیند، در دست او می‌نهند و یک ظرف چوبی از شراب در بر ابرش می‌گذارند، و اموالش را در نزد او مینهند و آنگاه اورا در آنجا می‌نشانند و سقف اطاق را می‌پوشانند و بالای سقف را بشکل گنبدی می‌سازند. سپس به ستوران و چهارپایان اوروی آورده و از یک تایکصد و تا دویست رأس از آنها را می‌کشند و گوشت آنها را به جز کله و پاچه و پوست ودم می‌خورند و آنچه را که نخورند بر چوبه‌یی می‌آویزند و می‌گویند: اینها ستوران او هستند که بر آنها نشینند و بهشت رود. هر گاه در زمان زندگیش، کسی را کشته و یارمداد لیری بوده باشد، بشمار دشمنانی که بدست او کشته شده‌اند، شکل کهایی از چوب تراشیده بر گور او می‌گذارند و گویند: اینان غلامان او هستند که در بهشت در خدمت او خواهند بود.

ترکان عموماً موی ریش خود را می‌کنند و تنها سبیل می‌گذارند گاهی پیر فرتوتی را می‌بینند که ریش خود را کنده و کمی از آنرا در زیر چانه‌اش

باقی گذاشته و پوستینی بردوش انداخته است ، چنانکه اگر کسی اورا از دور بیند ، بی گمان می پندارند که او یک بز است . پادشاه غزان را یغوغی میخوانند ، و این نام مخصوص شخص امیر است . و نایب و جانشین اورا گودر گمن مینامند . هن سپهسالار ایشان را دیدم ، و او اتر لشین قطغان نام داشت و برای ما چادرهای تر کی برپا کرد و مارا در آنها جای داد . عادت ترکان در لباس پوشیدن آن است که جامه تاپاره پاره نشود ، آن را از قن بیرون نکنند^{۲۲} این فقیه در مختصر کتاب البلدان می نویسد که همه شهرهای ترکان در عدد شانزده است ، و تفرغ زعرب ترکانند . از چیزهای شکفت آور آنکه ترکان سنگریزه هایی دارند که بدانها می توانند هر چه بخواهند طلب برف و باران کنند ، و این عمل در نزد ایشان مشهور است ، و هیچ کس از ترکان منکر آن نیست ، و خاصه این عمل در نزد پادشاه تفرغز معمول است و جز در نزد وی پیش هیچ یک از پادشاهان ترک نیست . گویند این عمل را ایشان از مردم شهرهایی که در برآمد نگاه آفتاب جای دارند فرا گرفته اند .

آورده اند که : اسماعیل بن احمد سامانی در هنگامی که با آنان می جنگید ، ایشان با این عمل هوا را سرد کرده ، نزد یک بود بسیاری از لشکریان او را از میان بردارند . اسماعیل به درگاه خدا بنالیید ، و به یاری خداوند برآنان ظفر یافت^{۲۳}

استاد هجتیبی هینوی در حواشی کتاب سیرت جلال الدین مینکبر نی می نویسد :

« استمطار با حجار ، و باران آوردن به وسیله سنگ از عقاید و عادات ترک و مغول است که در کتب تاریخ و جغرافیای فارسی و عربی قدیم ذکر کرده اند . از معجم البلدان یاقوت و مجمل التواریخ و جهانگشای جوینی

۳۲ - رسالت ابن فضلان ، تحقیق الدکتور سامي الدهمان ، طبع دمشق ، ۱۹۵۹ میلادی ص ۹۱ - ۱۰۴ ، و ترجمه آن : مقدمه ابن فضلان به قلم ابوالفضل طباطبائی ، طبع بسیار فرهنگ ، ۱۳۶۵ شمسی ، ص ۶۹ - ۷۷

۳۳ - مختصر کتاب البلدان ، طبع اروپا ، ص ۳۲۹

گرفته تامطلع السعدین وروضة الصفا وحبیب السیر وحتی کتابهای لغتوادب فارسی از این عمل ذکری به میان آمده است . این عمل جادو گری باران و برف آوردن به وسیله سنگ مخصوص را به ترکی یا و به زبان مغول جده می گفتند و سنگی که به کار می برند ، سنگ پادزهر بوده است که آن رادر آب قرار می دادند ، و آن را یده وجده تاش می خوانند . کسی را که واقف به این علم بوده است و این عمل را انجام می داده نایچی ، یده چی ، وجده چی می نامیدند . در تاریخ فخر الدین مبارک شاه (چاپ راس ص ۴۲) آمده است: دو سنگ دیگر است که آنرا هم بر شکل چلپیبا سازند و بایکدیگر وصل کنند و در صحراء بر سر جوبی کنند و به خون زنی که زجه شده باشد بیالایند و مشت آب بر آن اندازند ، در وقت زواله باریدن گیرد و رعدهای سهمناک زند . اگر در این میان کفچه آتش براندازند صاعقه هول پیدا آید و رخش افتادن گیرد ^{۳۴} حافظ در کتاب التربیع والتدویر ، مصدقیه و دیناوریه و تغزیه را از مانویه شمرده است ^{۳۵}

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالية، در ضمن ذکر اعیاد خوارزمیان از جشنی به نام «فغیریه» یاده کرد و می گوید که: اصل آن کلمه «فغیره» به معنی «بیرون شدن شاه» بوده است و آن مصادف با روز اول ماه ششم سال یا ماه اخشریوری (شهریور) بوده است .

در چنین روزی شاهان خوارزم به جهت آنکه فصل گرماسر آمده و موسم سرما روی میکرد؛ به زمستانگه (یعنی قشلاق) می رفتند و ترکان غزرا از هزارهای خود دفع می کردند و اطراف کشور خویش را از حملات ایشان نگاه می داشتند ^{۳۶}.

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی در زین الاخبار در بسارة غزان و رسوم و آداب ایشان چنین می نویسد :

^{۳۴} - سیرت جلال الدین مینکبرنی، ص ۳۹۲-۳۹۳؛ طبع تهران ، ۱۳۴۴

^{۳۵} - ثلاث رسائل لابی عثمان بن بعرالحافظ بصری، طبع لیدن ۱۹۰۳، ص ۱۳۸

^{۳۶} - آثار الباقیه ، طبع اروپا، ص ۲۳۶

اما غزان مردمانی اند که ملک ایشان را تغز خاقان گویند و اندر روز گلر قدیم، تغز خاقان مردی بود که اورا گورتگین گفتندی، ومادر او از چین بود، و خاقانی برادر این کورتگین داشت که مادر او آزاد بود، پس برادر قصد کشتن او کرد و او را گلو ببرید، و به جایی که مرد گان ایشان بودندی بیفکنند. و دایه‌بیی بود هر کورتگین را، او را سوی مانیان؛ (شاید مانویان) برد و به دارو بیان داد تا او را معالجه کردند، پس او به شهر ازل آمد که حضرت تغز خاقان بود، و پنهان همی بود. کورتگین حشی انبوه گرد کرد، و قصد تغز خاقان کرد.... و تغز خاقان را بیکشت، و خاقانی را بگرفت. چنین گویند که تغز خاقان را هزار چاکر باشد، و چهار صد کنیزک، و این هزار مرد سال تاسال پیش خاقان طعام خورند، هر روز سه بار، و چون نان بخورند، سه گان شراب بخورند و شراب ایشان از انگور باشد. این خاقان پیش عame بیرون نماید مگر به وقتی نادر، چون برونشیند همه پیشووان بیایند و پیش او بروند اند و اند و از خانه تا کناره شهر همه سماطین (یعنی دو دسته از مردم) زده باشند و از رئیسان شهر یکی پیش او همی رود، و بردا برد همی کند، و چون از اسپ فرود آید، و اسپ از دهلیز آرند، همه پیش اسپ او زانوزند تا آن اسپ بگذرد. تغز خاقان بر مذهب دیناوری (یکی از فرق مانوی) باشد اما اند شهر ولایت او ترسا هست و ثنوی و شمنی هست. او را نهوزیر است. چون کسی را به تهمت دزدی بگیرند بند برپای او نهند و دست بر گردن او بندند و بر هر رانی دویست چوب بزنند و صد چوب بر پشتیش بزنند و اورا گرد بازار بگردانند پس هر دو دست و هر دو گوش و بینی او ببرند، و منادی بانگ همی کند که هر کس این ببیند، فعل او مکنید. چون کسی بادوشیزه زنا کند، سیصد چوب او را بزنند، و اسپی هادیان و جامی سیمین از پنجاه شتر سیم بستانند، و اگر با کالم (زن شوهردار) زنا کند، هر دورا به در ملک آرند و ملک بفرماید تا هر یکی را سیصد چوب بزنند، و مرد را در خرگاه پوشیده تا فرش تمام از نمد نو تمام کنند تابه شوی زن دهنند، و آن زن زانیه

را بدان مرد زانی دهد و شوی زن، مرآن مرد زانی را لازم کند تا از بهار او زن آرد، و کابین آن زن، او بدهد اگر زانی تو انگر باشد، واگر درویش باشد سیصد چوب بزنند اورا رها کنندش . اکسی مرد کشد ، اورا توانی عظیم بکنند چنانکه اندر آن مستأصل گرددویک ماه اندر زندانش بدارند و سیصد چوب بزنند اورا، پس یله کنندش. واگر درویش باشد به چوب اقتصار کنند و بگذارندش .

تعز خاقان اندر کوشک باشد، و دیوار پشت و فرش او نمد باشد، اما فرش اهل اسلام بر روی او کشند و دیباي چینی بر روی فرشها کشیده . اما عامه ایشان همه صحرایی باشند و خیمه و خرگاه دارند و لباس ملوک ایشان دیباي چینی و حریر باشد و از آن عامه حریر و کرباس ، وجامه ایشان دواج (لحاف) باشد و فراغ آستین و دراز دامن . و کمر ملک ایشان به حلیت در باشد، و چون به مجلس او مردم انبوه بپاید ، قاج بر سر نهد، و چون بر نشیند، سی هزار سوار با او بر نشینند، همه جوشن وزره دارند. از جهت گرما مردمان آنجا سردابه ها سازند و از گرما گه آنجاباشنند، و مردمان آنجا بیش اندر سردابه باشند، و از باران آن صحراءها در خانه ها گریزند ، و همه مردمان ایشان کمر بندند، و کارد و خنجر بروی بپاویزند ، و چیزی که ایشان را به کار آید از آنجا آویخته دارند. و بر در عامل آنجا سیصد یا چهارصد مرد گردآیند از دین اوریان (مانویان) و صحفه ای را به آواز بلند همی خوانند و در پیش عامل آیند و سلام کنند و باز گردند.^{۳۷}

اعتقاد به تو تم

غزان مانند اقوام ابتدائی اعتقاد به تو تم یعنی حیوان مقدس قبیله داشتند. تو تم را به زبان خود اون قون (اونقون) می خوانند و علامتی را که برای آن اختیار میکردنند تمغا می نامیدند.

خواجه رشید الدین در جامع التواریخ از این اونقون ها و تمغاها به تفصیل

یاد کرده است. توتمهای که در آن کتاب ذکر شده بیشتر شاهین و قرتال و طوشنجیل و سنقرور و اوج و جاقر هستند که غالباً نام حیوانات می‌باشد و از ایشان به‌اقوام مغول به‌ارت رسیده است^{۳۸}

داستان دده قورقوه

در میان اقوام ترک بخصوص طایفه‌غزان داستان پهلوانی بنام دده قورقوه رواج دارد که یگانه نسخه خطی آن در کتابخانه سلطنتی آلمان بدست آمدو نخستین بار فلیشر Fleischer دانشمند آلمانی هنگام تنظیم کاتالوگ کتابخانه مزبور به‌این کتاب برخورد چون پشت صفحه اول این کتاب نوشته شده بود که این نسخه در قرن دهم هجری به کتابخانه‌احمد پاشاوارد شده است از این رو فلیشر آنرا جزو آثار قرن شانزدهم میلادی به ثبت رسانید. در اوایل قرن نوزدهم دیتس Diz دانشمند زبانشناس آلمانی یک نسخه از این کتاب را استنساخ کرد و در آن به تحقق پرداخت و داستان کشته شدن «دپه کوز بدست بساط» (بساط دپه کوزی اول دره کی) را به آلمانی ترجمه نموده به چاپ رسانید. پس از دیتس دانشمند بزرگ آلمانی نلد که Noldeke در سال ۱۸۵۹ تمام نسخه دده قورقوه را از نو خوانده به آلمانی ترجمه کرد ولی چون قسمت بسیاری از آنرا نتوانست درست بخواند و بفهمد از انتشار آن خود داری نمود. بعد از وی دانشمند شهیر روسی بارتولد با استفاده از تحقیقات و یادداشت‌های نلد که دنباله کار او را گرفت و در سال ۱۸۹۴ درباره این کتاب مقاله‌ای منتشر نمود و قسمتهایی از آنرا به روسی ترجمه کرد. در اوایل قرن بیستم انجمن تدقیق آثار اسلامی و ملی استانبول، در صدد انتشار این کتاب برآمد و معلم رفت یکی از دانشمندان ترکیه زحمت این کار را به عهده گرفت و نسخه خطی آن را با بعضی از حواشی و شروح در ۱۹۱۵ به چاپ رساند. بروی صفحه اول آن عبارت «کتاب دده قورقوه بزرگ طایفه‌غز» نوشته شده است. در صفحه سه

مقدمه‌ای دارد که چنین آغاز می‌گردد : بسم الله الرحمن الرحيم رسول عليه السلام زمانه یقین بیات بریتن (بویندن) قورقوت آتاد یرلربرار قوپدی، او غوزون اول کشی تمام بیلچسیدی ۴ دیرسه اولردی ، غاییدن درلو خبر سویلدی، حق تعالی اذک کوکله الهام ایدردی « یعنی : بنام خداوند بخشندۀ هر بسان فزدیک بزمان رسول علیه السلام مردی بنام بابا قورقوت برخاست آن مرد داناتر از همه غزها بود ، هر چیزی که می‌گفت می‌شد غیب گوئی‌های درستی می‌کرد حق تعالی به قلب او الهام می‌نمود . « مقدمه کتاب با این عبارت خاتمه می‌یابد : « قورقوت اوغوز قومنک مشکلکنی حل ایدردی « هرنه ایش او لسه قورقوت آنایه طانشمنیجه ایشلمز لردی ، هرنه که بیورسه قبول ایدرلردی سوزین طوب تمام ایدرلردی ، یعنی : « بابا با قورقوت مشکل قوم غز را حل می‌کرد بدون هشورت بابا با قورقوت به کاری اندام نمی‌کردند هر چه میفرمود می‌پذیرفتند و به دستورش عمل می‌کردند » به پایان می‌رسانیدند . پس از این مقدمه چهار مقاله حکیمانه : (دده قورقودک حکیمانه دورت مقاله‌سی) متن‌ضمن پنند و اندرز آمده است . آنگاه یک مقاله درباره تقسیم انسواع زن بر چهار دسته : « اوزان طرفندن قادرینلرک دورت قسمه تقسیمی » از قول دده قورقوت ذکر شده است . سپس دوازده داستان جدا گانه از صحنه‌های مختلف فرزندگی طایفه غز بخصوص نمونه‌هایی از قهرمانی امیران و بیکزادگان آنان نقل شده و هنن آخرین داستان « ایچ اوغوزه » « طاش اوغوزون عاصی او لمی حکایه سی » یعنی داستان عاصی شدن غزهای بیرونی بر غزهای درونی « در صفحه ۱۷۲ هـ کتاب به پایان می‌رسد. این کتاب چنانکه در متن آن مکرریاد شده مربوط به طایفه غزهای است یعنی همان غزهایی که در اوآخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری به آذربایجان مهاجرت کردند و بعد در آنجا اقامت گزیدند . اما معلوم نیست این داستان مربوط به پیش از مهاجرت ایشان است یا پس از آن ممکن است این قصه از حماسه‌ها و داستانهای قدیمی آن قوم بوده که سینه

به سینه حفظ کرده و در آذربایجان آنرا به رشتة تحریر درآورده باشند^{۳۹}
بنابراین هیچگونه ارتباطی به زبان پیشین آذربایجان نمی‌تواند داشته
باشد، بلکه هر بوط به ادبیات قدیم تر کی است: جعفر اغلو از نویسنده‌گان
ترک دائرة المعارف جدید اسلامی معتقد نیست که این کتاب از قرن یازدهم
میلادی (پنجم هجری) باشد، بلکه برآنست که آن را بطور قاطع به قبل از
قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) نمی‌توان نسبت داد^{۴۰}

خاورشناس معروف اینوسترانتزف Inostrantsew احتمال می‌دهد که این
دده قورقود همان قورغود بن عبیدالحمدید باشد که عماد الدین اصفهانی وابن-
الاثیر از او یاد کرده‌اند. کاهن Cahen عقیده دارد داستان دده قورقود که
سینه به سینه در میان اقوام ترک غز آسیای مرکزی و آسیای صغیر روایت
می‌شده، در زمان سلاطین آق قویونلو (قرن نهم هجری) بصورت کتابی تدوین
گردیده است^{۴۱}

ترکان غز در دوره اسلامی خوارزمی در مفاتیح العلوم در القاب غزان می‌نویسد که «پادشاه ترکان
غز و خرلخرا «جبویه» گویند و «ینال تکین» و لیعهد جبویه باشد. هر رئیسی
از رئیسان ترک از شاه یا دهقان را «ینال یا جانشینی است» سپهسالار را
«سباشی بزرگ و شریف ترکان را» «طرخان» خوانند که جمع آن طراخنه است^{۴۲}
گردیزی می‌نویسد که هارون الرشید غطريف بن عطار افرامنروای خراسان
کرد، و او در سال ۲۷۵ هجری عمر بن جمیل را بفترستاد تا جبویه (پادشاه
غزان را) از فرغانه بیرون کرد^{۴۳}

۳۹ - رجوع کشید به آخرین چاپ این کتاب :

Dr . Muharrem Bergin, Dede korkut Kitabli Ankara, 1958.

۴۰ - جعفر اغلو : دائرة المعارف اسلام طبع دوم مادة «آذربایجان»
۴۱ - Cahen, cl. Ghuzz, E. I. Nouvelle Edition, tome II, P. 1135

۴۲ - مفاتیح العلوم ، طبع لیدن ص ۱۲۰

۴۳ - ذین الاخبارات ص ۱۲۹

احمد بن یحیی بن جابر بلادزی متوفی در ۲۹۷ هجری نخستین سوراخ اسلامی است که از طایفه غزان یاد کرده، می‌نویسد که در زمان معتصم بالله عباسی عبدالله بن طاهر، پسر خود طاهر بن عبدالله را به معاویه‌النهر فرستاد و او بلاد «الغوزیه» و سرزمین‌هائی را فتح کرد که پیش از اول شکر اسلام بدانجا نرسیده بودند^{۴۴}

ترکان غز در دوره سامانی:

در زمان سامانیان ترکان غز فرمانبردار و باجگذار پادشاهان آن سلسله بودند چون ایلک خان ترک که از امرای ترکان افراسیابی معاویه‌النهر بود با منتصر آخرین پادشاه سامانی درافتاد «رئیس ترکان غز» که حارث علم‌بردار نام داشت با سه‌هزار تن از لشکریان خود بیماری منتصر آمد. منتصر با کمک غزان و حکام محلی در شعبان سال ۳۹۴ هجری در نزدیکی بورنمذ توانست قوای ایلک خان را شکست دهد. این پیروزی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. ایلک خان دیگر باره بازگشت و در صحرائی بنام هنگر^{Hangar} که بین دیزک و خواص واقع بود با منتصر چنگ کرد، در این هنگام یکی از افسران ترک منتصر که حسن بن قاق نام داشت و ظاهراً از غزان بود به ایلک خان پیوست. دیگر غزان هم در چنگ دخالت نکردند و منتصر شکست یافته و به خراسان گریخت^{۴۵}

خواجه رشید الدین فضل الله در تاریخ رشیدی قسمت غزنویان می‌نویسد: چون ایلک خان بخارا را بگرفت فرزندان نوح بن نصر سامانی را به زندان انداخت. از هیان ایشان ابوابراهیم اسماعیل بن نوح با جامه زنان از زندان او بگریخت و با لقب منتصر به خوارزم رفت و به میان غزان افتاد و ایشان به سبب خویشاوندی مقدم اورا گرامی شمردند و لشکر او غوز بر لشکر ایلک خان شبیخون کردند و جمعی از سپاه او را اسیر آوردند. چون ترکان او غوز به

۴۴- فتوح البلدان؛ طبع مصر، ص ۴۳۷

۴۵- بار تولد؛ تاریخ آسیای مرکزی، ص ۱۷۴

مصلحتی با ایلک خان به‌اندیشه صلح افتادند، هنرمند از میان ایشان بدرآمد و از جیحون بگذشت و از خوف مضرت ترکان او غوز از آمل خوارزم کوچ کرد و بدر مرو رفت.^۶

گردیزی هی نویسد: « ابوابراهیم هنرمند سامانی (در سال ۳۹۱) سوی باور رفت و از آنجا سوی ترکان غز، و اندر میان غزان همی‌بود و ترکان عزیمت کردند تا با اوی به حرب روند. یعنو مهتر ایشان مسلمان شد و با ابوابراهیم خویشی کرد و با اوی تا به کوهه کیامدند و با سباشی تگین حرب کردند، و سباشی تگین را بشکستند. ایلک خان به سمرقند آمد و بر آن کوه تاختن بردن و هژده تن از سرهنگان بگرفتند و غزان را اسیر بردن و ابوابراهیم نومید گشت و با سیصد سوار و چهار صد پیاده به گذرگاه درغان آمد و از آمو بگذشت که یخ بسته بود. غزان از پس به طلب او آمد و بخواستند گذشتن از رود، یخ بشکست و همه فروشندن »^۷

ترکان غز در روز ۲۸ مهر محمود غزنی.

ابن‌اثیر در حوادث سال ۴۰۸ هجری هی نویسد که در این سال سیصد هزار خرگاه از اجناس ترک که از جمله ایشان «خطائیه» بودند بر مواراء النهر دست یافتند این ترکان کافر بودند. طغمان خان که پادشاه ترکستان و از مسلمانان بود از مسلمین کمک خواست قریب صد هزار تن لشکری داوطلب گردآورد. ترکان خبر یافته و به بلاد خود باز گشتند. طغمان خان سه ماه ایشان را تعقیب کرد و بیش از دویست هزار کس از آنان بکشت و صد هزار کس اسیر کرد و چار پایان وظروف سیمین وزرین سیمین وزرین سیمین که از چین با خود آورده بودند از ایشان به غنیمت بگرفت و به بلا ساغون باز گشت و در همانجا درگذشت. پس از وی برادرش ابوالمظفر ارسلان خان بجای او نشست و با قدرخان متعدد و

۶- جامع التواریخ، غزنیان ص ۸۰-۸۴، ایضاً تاریخ یمنی طبع خاور، تهران ۱۳۳۴ ص ۱۴۱.

۷- ذین الاخبار گردیزی ص ۱۷۵-۱۷۶.

با محمود غزنی بجنگید. محمود قصد ایشان کرد و بسیاری از آنان را بکشت و بیشتر ایشان در جیحون غرق شدند.^{۴۸}

باز ابن اثیر در حوادث سال ۴۲۰ می‌نویسد که در این سال ترکان غز که یاران ارسلان بن سلجوق ترکی بودند در بیابان بخارا می‌زیستند از آنجاروان شده از جیحون بگذشتند و در خراسان به غارت و فساد پرداختند. سلطان آنان را در بلاد خود پراکنده ساخت و ارسلان بن سلجوق را زندانی کرد و از خرگاهیان ترک بسیاری را بکشت. گروهی از آنان به خراسان آمده در آنجا به قتل و غارت پرداختند، و دو هزار خرگاه از ایشان روان شده به اصفهان رفتند. سلطان محمود به علاءالدوله فرمانروای آن شهر نامه نوشت و باز فرستادن آنان یارسان سرهای ایشان را خواستارشد، علاءالدوله بدین منظور آنان را به یهمنانی دعوت کرد و سربازان دیلمی را برای کشتن ایشان در باعها پنهان ساخت. تاچون فرمان دهد به ناگهان شمشیر کشیده آنان را بکشند. اما غلامی از غلامان ترک علاءالدوله، ترکان غز را از قصد امیر آگاه ساخت. آنان بر فور خرگاههای خود را کنده از آنجا دور شدند. در این میان نبردی بین دیلمیان و ترکان روی داد ترکان غز دیلمیان را براندند و آبادیهای سرراه خود را غارت می‌کردند تا به آذربایجان به نزد و هسودان پادشاه آن ناحیه رسیدند. و هسودان برای استفاده از وجود ایشان در جنگها مقدمشان را گرامی شمرد و آنان را به لشکر خود ملحق ساخت. اما غزانی که در خراسان ماندند به کوه بلخان که خوارزم قدیم در تزدیکی آن واقع بود آمده به قتل مردم و نهب اموال ایشان پرداختند. سلطان محمود ارسلان جاذب را که امیر طوس بود به سر کوبی ایشان فرستاد وی قریب دو سال آنان را با سپاهیان بسیار دنبال کرد و محمود گاهی در نیشابور و زمانی در جرجان با آنان به جنگ میپرداخت.^{۴۹}

۴۸ - ابن‌الاثیر ج ۹ ص ۲۹۷ - ۲۹۸ .

۴۹ - کامل التواریخ ابن‌الاثیر ج ۹ ص ۲۷۷ .

دین اسلام توسط غزاة مسلمان و تجارت و صوفیه در بین قبایل ترک نفوذ کرد و ترکان غزپیش از قرن چهار هجری آن دین را پذیرفتند. در آمدن ایشان به دین اسلام مانع از حملات و لشکر کشی غازیان مسلمان به کشور ایشان گردید و آنان بنا بر اصل «انما المؤمنون اخوه» اجازه یافتند که در بلاد اسلام راه یابند، و خود برای گسترش دین اسلام در بین ترکان کافر دست به جهاد و غزا بزنند. از اوائل قرن چهارم هجری ترکان غز را که به دین اسلام در آمد بودند ترکمان خوانند. در زمان سلطان سنجر سلجوقی همین ترکمانان غز بودند که در حوالی بلخ می زیستند و به کشور سلجوقیان حمله ور گشتند. در قرن چهارم طوایف غز یا ترکان غربی اتحادیه قبایل ترک که طایقه یبغو برتری و سروری ایشان را داشت تشکیل دادند. قبیله یبغو در طرف راست قرلوق (خلخ) ها می زیستند. طایقه یبغو بیشتر در یانیکنت Yanikant مسکن داشتند و رئیس ایشان را گودز کین و سپهسالار آنان را «سو باشی» می خوانند.

در زمان سلطان محمود محسن بن طاق که امیراغوز بود در بیابان مرو سر راه بر سباشی تگین یکی از امرای سلطان بگرفت و سباشی برا او ظفر یافت و او را به دو نیم کرد. ۰۰

غزان عراقی :

پس از مرگ سلطان محمود در سال ۴۲۱ و نشستن مسعود بجای او عده‌ای از ترکان غز که در جبال بلخان مسکن داشتند به طاعت وی در آمدند. چون مسعود برای سر کوبی احمدینال تگین قصد بلاد هند کرد، ترکان غز دیگر باره سر به طغیان برداشتند.

مسعود در نیشابور بیش از پنجاه تن از بزرگان ایشان را بکشت.
(بقیه در شماره آینده)

۵۰ - جامع التواریخ قسمت غننویان و آلبویه و سامانیان ، به کوشش دبیرسیاقی ، تهران ۱۳۳۸ ص ۱۱۲ .